



مصاحبه غیر حضوری با علامه مصباح یزدی

وحدت حوزه و دانشگاه یعنی وحدت در هدف

تهیه و تنظیم: علی اکبر عالمیان



اشاره:

وحدت حوزه و دانشگاه از جمله مباحث بسیار مهمی است که در سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی به طور جدی مورد توجه، دقت و تأمل صاحب‌نظران قرار گرفته است. این توجه، البته بیش از هر چیز مرهون بینش و بصیرت بنیانگذار کبیر جمهوری اسلامی بود که با نگاه ویژه خود به حوزه و دانشگاه، بر لزوم وحدت این دو نهاد جهت اعتلای جامعه و استحکام پایه‌های نظام اسلامی تأکید می‌کردند. ایشان با علم به این موضوع که حوزه و دانشگاه «مبدأ تحولات یک جامعه» هستند، بر تغییر بنیان‌های فکری حاکم بر جامعه که حاصل استبداد ۲۵۰۰ ساله حاکمیت شاهنشاهی بود، همت گماشتند و با فراست تمام دریافتند که راه تحول فکری و معرفتی جامعه، از مسیر «وحدت حوزه و دانشگاه» می‌گذرد. از این رو مساعی ایشان و بسیاری از مریدان و همفکران معظم له بر یافتن راه‌های علمی و عملی در راه وحدت این دو نهاد استوار شد و این گونه شد که مسئله وحدت حوزه و دانشگاه به مسئله‌ای اصلی - و نه فرعی - در نظام جمهوری اسلامی تبدیل شد. از جمله مریدان و همفکران امام که خود از پیشگامان بحث وحدت این دو نهاد بوده است، «آیت‌الله مصباح یزدی» است که همواره نقشی کلیدی و پیشرو در مسئله مذکور داشته است. ارائه نظرات راهگشا در راه وحدت، تنها تلاش «تنوریک» آیت‌الله مصباح به شمار نمی‌آید، بلکه در جنبه عملی نیز، تلاش‌های مجاهدانه ایشان از قبیل راه‌اندازی دفتر همکاری حوزه و دانشگاه و... بر دغدغه عالمانه این شخصیت برجسته علمی و سیاسی صحه می‌گذارد. از این رو مناسب دیدیم تا با نگاهی به اندیشه‌های «وحدت‌زا»ی علامه مصباح و تبیین آن در قالب یک مصاحبه غیر حضوری، به کنکاش در مورد بحث حاضر بپردازیم.

پویا: با تشکر از حضرت استاد، همان‌گونه که مستحضرید، مسئله وحدت حوزه و دانشگاه از جمله مسائل مهمی است که پس از انقلاب اسلامی مورد توجه جدی رهبران انقلاب به ویژه بنیانگذار فقید جمهوری اسلامی و پس از ایشان حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (حفظه الله) قرار گرفته است. بحث وحدت این دو نهاد از مباحث جدی و پردامنه است که جهت تبیین ابعاد و یافتن معنای صحیح آن، به نظرات جامع و علمی کارشناسانی همچون حضرت عالی نیاز مبرم احساس می‌شود. در ابتدا، پیشینه اجمالی از چگونگی شکل‌گیری اندیشه وحدت حوزه و دانشگاه را بیان فرمایید.

همه ما کم و بیش با وضع حوزه و دانشگاه در رژیم سابق آشنا هستیم. در رژیم گذشته، درست در نقطه مقابل آنچه که می‌بایست عمل شود، در جهت اختلاف و جدایی میان نهادها و مؤسسات تلاش می‌شد. برای جدایی حوزه و دانشگاه از یکدیگر تلاش‌های بیشتری صورت می‌گرفت، اما افراد متعددی مانند آیت‌الله شهید مطهری، شهید دکتر مفتاح، شهید دکتر بهشتی و شهید دکتر باهنر رحمهم الله به این نقطه ضعف پی برده بودند و با فداکاری بسیار تلاش می‌کردند که پیوندی میان حوزه و دانشگاه به وجود آورند.

کاری را که این بزرگان در آن زمان انجام دادند، ثمرات ارزنده‌ای به بار آورد. خداوند ارواح آن شهدای بزرگوار را با اولیای خود محشور فرماید و پاداشی درخور کرم خود به آنها عنایت کند. به ما نیز توفیق دهد که وظایف اجتماعی و اسلامی خود را بهتر بشناسیم و به آنها عمل کنیم. به برکت همین ارتباط محدودی که در آن زمان میان حوزه و دانشگاه به وجود آمد، دانشجویان عزیز ما کم و بیش با فرهنگ اسلام و نظام ارزشی آن آشنا شدند و توانستند در بعد سیاسی نیز با برادران روحانی خود همکاری‌هایی داشته باشند و دیدیم که این همکاری‌ها چه تأثیر عظیمی در پیروزی انقلاب داشت.

پس از پیروزی انقلاب، توقع به حق ملت مسلمان ما این بوده و هست که این دو مرکز علمی هرچه بیشتر به هم نزدیک شوند. امام امت قدس سره نیز همیشه تأکید می‌کردند که حوزه و دانشگاه باید با یکدیگر همکاری کنند و برای رفع نقایص هم تلاش نمایند. در این زمینه

کارهایی نیز انجام گرفت که باید از دست‌اندرکاران و کسانی که زحمت کشیده‌اند تشکر کرد، ولی آنچه مهم است این است که باید به نقاط ضعف خود توجه کنیم و بدانیم که انجام چه کارهایی لازم است و تاکنون انجام نشده است. اگر اشتباهاتی در کارها وجود دارد، باید تصحیح شود و بیش از این اجازه ندهیم که جامعه انقلابی و فداکار ما که همه چیز خود را وقف اسلام کرده است، از برکات وحدت حوزه و دانشگاه محروم بماند.

پویا: در مورد معنا و مفهوم وحدت حوزه و دانشگاه تعاریف گوناگونی صورت پذیرفته است. به نظر حضرت عالی، معنای جامع و درست وحدت این دو نهاد چیست؟

گاهی تصور می‌شود که مراد از وحدت حوزه و دانشگاه وحدت فیزیکی و خارجی است و اکنون که نظام اسلامی به وجود آمده است، نظام دانشگاهی و نظام حوزوی نیز باید در یکدیگر ادغام شوند و تعدادی در نظام آموزشی نباشد. سپس این سؤال مطرح می‌شود که این وحدت چگونه باید صورت گیرد؟ آیا باید یکی از آنها حذف شود و دیگری باقی بماند؟ یعنی یکی مثل دیگری شود؛ مثلاً، حوزه به دانشگاه تبدیل شود یا به عکس؟ یا اینکه هر دو حذف شوند و نظام تحصیلی جدیدی به وجود آید که بینابین و یا جامع هر دو باشد؛ نه حوزه باشد و نه دانشگاه، بلکه جامع امتیازات هر دو باشد؟

به نظر می‌رسد که این بحث از ریشه اشتباه است. هرگز کسانی که وحدت حوزه و دانشگاه را مطرح کرده‌اند، منظورشان وحدت فیزیکی آن دو نبوده است. آنچه معقول است و باید تحقق پیدا کند این است که حوزه و دانشگاه هدف واحدی را در نظر بگیرند و برای تحقق آن دوشادوش هم تلاش کنند. این وحدت با وحدتی که در میان سایر اقشار ملت مطرح است فرقی ندارد. در آن مورد، هیچ‌کس نمی‌گوید که مثلاً مسگرها آهنگر شوند یا آهنگرها مسگر، بلکه منظور از وحدت این است که همه اقشار ملت در یک جهت حرکت کنند و هدف واحدی را دنبال کنند.

پویا: پس برخلاف عده‌ای که معتقدند معنای وحدت حوزه و دانشگاه تحصیل حوزویان در دانشگاه‌ها و بالعکس است، حضرت عالی این برداشت را رد کرده و معتقدید منظور، وحدت در هدف است؟

همین‌طور است، وحدت حوزه و دانشگاه به این معنا نیست که مثلاً حوزه از فقه و اصول و سایر علوم خود دست بردارد

و به دنبال دروس دانشگاهی برود و یا به عکس دانشگاه از دروس خود دست بردارد و دانشجویان دروس حوزوی بخوانند یا مثلاً دانشگاهی لباس روحانی بپوشد و یا روحانی لباس دانشگاهی. این کارها ممکن است اما مطلوب نیست، زیرا ما به همه این علوم حوزوی و دانشگاهی نیاز داریم و طبعاً گروه‌هایی نیز باید به تحصیل در آنها بپردازند. هم دانشگاهی باید باشد و کار خود را انجام دهد و هم حوزوی، ولی در مسائل سیاسی باید با هم هماهنگ باشند و در برنامه‌ریزی‌های علمی مشارکت داشته باشند.

پویا: اگر معنای وحدت حوزه و دانشگاه وحدت در هدف باشد، چگونه می‌توان این معنا را با نظام آموزشی این دو نهاد که موضوعات آن با هم متفاوتند، تطبیق نمود؟

حوزه و دانشگاه باید مثل دو خط موازی با هم حرکت کنند و در مواردی که بین دستاوردهای هر دو تلاقی حاصل می‌شود، باید همکاری‌ها قوی‌تر شود، نه اینکه برخورد و تضادی بین آنها پیش آید؛ مثلاً هدف رشته‌های علوم انسانی و تجربی یکی است و آن تأمین نیازهای علمی کشور است، ولی هر کدام شیوه خاصی در تحقیق دارد. شیوه تحقیق در یکی آزمایشگاهی است و در دیگری مصاحبه، پرسشنامه و ...

ما می‌توانیم دو بخش آموزش داشته باشیم؛ یکی آموزش علوم که مستقیماً با دین در ارتباط است یا از دین تغذیه می‌شود و یا دین را تقویت می‌کند و در خدمت پیشرفت دین است و بخش دوم علمی که مستقیماً با دین سروکار ندارد، ولی به صورت غیر مستقیم در خدمت دین و متدینین قرار می‌گیرد. هر کدام از این دو بخش آموزش، ویژگی‌های خود را دارد، به خصوص با توجه به اینکه روش تحقیق در آن دو بسیار متفاوت است. به طور کلی روش تحقیق در علوم اسلامی نقلی و تاریخی است، برخلاف روش تحقیق در علوم دانشگاهی که عمدتاً تجربی می‌باشد.

به هر حال، این‌گونه تفاوت‌ها اقتضا دارد که دو نوع آموزش وجود داشته باشد و وحدت هدف، موجب ادغام آنها در یکدیگر نمی‌شود، چون معنای وحدت هدف این است که هر دو جهت‌گیری واحدی داشته باشند و با یکدیگر احساس بیگانگی نکنند، به یکدیگر کمک کنند، امکانات تحقیق و تدریس را با یکدیگر مبادله کنند، از تجربیات هم استفاده نمایند، از نقاط قوت یکدیگر آگاه شوند و بخش‌های قابل اقتباس را از یکدیگر بگیرند و در قسمت خود پیاده کنند و بالاخره در مسائل سیاسی و اجتماعی هماهنگ باشند.



پویا: حضرت استاد! چرا علی‌رغم این همه تلاش و کوشش که در سال‌های پس از انقلاب جهت نهادینه شدن وحدت این دو نهاد صورت گرفته، هنوز به طور کامل این وحدت محقق نشده است؟

گرچه بحمدالله تاکنون گام‌های بلندی در راه وحدت این دو مرکز علمی برداشته شده است، ولی آن اهدافی که مورد نظر بوده، به طور کامل به دست نیامده است. عوامل زیادی در این مسئله دخالت داشته‌اند و شایسته است که در جای خود به صورت مبسوط مورد بحث قرار گیرد؛ ولی در این جا به اختصار برخی از عوامل ذکر می‌شود:

۱. عدم حضور فعال روحانیون برجسته در «ستاد انقلاب فرهنگی» یکی از آن عوامل است. از همان آغاز، اعضای روحانی ستاد انقلاب فرهنگی برخی به شهادت رسیدند و برخی دیگر به دلیل وجود گرفتاری‌ها و مسئولیت‌های دیگر نتوانستند در ستاد حضوری فعال داشته باشند؛ در نتیجه خط مشی ستاد به گونه‌ای ترسیم و دنبال شد که نه تنها با وحدت حوزه و دانشگاه سازگار نبود، بلکه تا حدودی در جهت مخالف آن نیز بود.

تنها کاری که به دلیل حضور روحانیون در ستاد مزبور انجام شد، اضافه کردن دروس معارف اسلامی به دروس دانشگاهی بود. از بدو تأسیس ستاد به آنها تذکر داده می‌شد که ضرر عمل به شیوه‌ای که در پیش گرفته بودند، بیش از نفع آن است. اگر قرار است که دروس معارف اسلامی جزو دروس دانشگاهی باشد، باید از ابتدا به فکر کتاب و استاد بود؛ اما متأسفانه به این مسائل توجهی نشد. در نتیجه، هنوز هم در این زمینه مشکلات فراوانی وجود دارد، هم از نظر کتاب و متون درسی و هم از

نظر استادان کارآمد.

۲. رفتار برخی از افراد عامل دیگری است که روند وحدت حوزه و دانشگاه را دچار مشکل ساخته است. افرادی هستند که متأسفانه گاهی در دانشگاه، حتی در دانشکده الهیات سخنانی را مطرح می‌کنند که نظام جمهوری اسلامی و عقاید دینی را زیر سؤال می‌برند؛ ولایت فقیه را فاشیسم، ضد دموکراسی و نظامی چماق به دست می‌خوانند و بالاتر از آن، در مورد قرآن کریم می‌گویند: «دلیلی نداریم که قرآن راست باشد و اصلاً معجزه، خلاف علم است». در اثر القای این گونه شبهات، عده‌ای از دانشجویان از نماز و عقاید دینی خود دست کشیده‌اند و عده‌ای دیگر نیز دچار شک و تردید شده‌اند. اگر حوزه و دانشگاه دست به دست هم می‌دادند و با یکدیگر همکاری فعالانه‌ای داشتند، کار به این جا نمی‌رسید. البته هنوز هم فرصت باقی است و «جلوی ضرر را هر وقت بگیریم، سودمند است».

۳. یکی از موانع تحقق کامل این وحدت نقایصی است که در حوزه و روحانیت وجود دارد. وقتی دانشجو شبهه خود را از روحانی بپرسد و پاسخ مناسبی دریافت نکند و یا برخورد نادرستی از او ببیند، نسبت به اصل دین تردید خواهد کرد و با خود خواهد گفت: «اگر دین و مسائل اخلاقی واقعیت داشت، ابتدا خود روحانیون باید بدان عمل می‌کردند، پس چگونه دین را از کسی بیاموزم که خود بدانچه می‌گوید عمل نمی‌کند؟» اگر چنین چیزی پیش آید، چه امیدی وجود دارد که عقاید اسلامی و آرمان‌های انقلاب پابرجا بماند؟ جای آنها در دل است و وقتی دل به شک بیفتد و به شکل صحیح تغذیه نشود، اعتقاد خود را از دست خواهد داد.

پویا: حوزه و دانشگاه جهت برداشتن موانع پیش رو و هرچه نزدیک‌تر شدن با هم، چه راه‌کارهایی را باید مد نظر قرار دهند؟

در این مورد، هر چند می‌توان راه‌کارهای مختلفی را مورد اشاره قرار داد، اما به نظر می‌رسد دو راهکار را می‌توان به صورت خاص مورد تأکید قرار داد. یکی از وجوه همکاری



حوزه و دانشگاه، مبادله استاد در زمینه‌هایی است که می‌توانند به یکدیگر کمک کنند. امروزه از یک‌سو در دانشگاه‌های کشور دروسی تحت عنوان «معارف اسلامی» و عناوینی مانند آن گذاشته شده است که اصالتاً در حوزه و روحانیون می‌باشد و دانشگاه‌ها می‌توانند در این موارد از استادان حوزه‌های علمیه استفاده کنند. از سوی دیگر نیز حوزه‌های علمیه می‌توانند برای تبیین دیدگاه‌های اسلام در مسائل علوم انسانی، از استادان محترم دانشگاه‌ها کمک بگیرند. یکی دیگر از وجوه همکاری این دو نهاد، مبادله تحقیقات است.

بعضی از رشته‌های تخصصی حوزه و دانشگاه، ارتباط چندانی با یکدیگر ندارند، لذا همکاری جلدی در این زمینه‌ها عملی نخواهد بود، چون موضوع آنها با یکدیگر بیگانه است؛ مثلاً حوزه نمی‌تواند در مسائل پزشکی و مهندسی به دانشگاه کمک کند، همچنان که دانشگاه نمی‌تواند در رشته‌هایی خاص به حوزه کمک نماید. نقطه مشترکی که بین حوزه و دانشگاه وجود دارد، علوم انسانی است. در زمینه علوم انسانی، هم علمای حوزه‌های علمیه می‌توانند اظهار نظر کنند و هم متخصصان دانشگاهی. دین درباره علمی مانند اقتصاد، حقوق، سیاست و از این قبیل که از رشته‌های تخصصی دانشگاهی است، اظهار نظر کرده و حتی بخش مهمی از آیات قرآن مربوط به اقتصاد است و بدینسان دیگر رشته‌های علوم انسانی. لازم است علمای حوزه و دانشگاه در این زمینه‌ها اظهار نظر کنند و به سخنان یکدیگر گوش فرادهند و از طریق مبادله تحقیقات، به نتایج مثبتی دست یابند.

پویا: آیا در این راستا، تلاش عملی انجام شده است؟

بله، در این راستا کارهای ارزنده‌ای انجام شده است. یکی از این کارها تأسیس «دفتر همکاری حوزه و دانشگاه» می‌باشد. طرح تأسیس این دفتر از سوی حوزه داده شد و حوزه بدین وسیله صلاحیت خود را برای ارائه طرح به منظور بهبود مسائل فرهنگی اثبات کرد. ثمره وجود این دفتر، علاوه بر تفاهم‌هایی که بین استادان حوزه و دانشگاه به وجود آورد، کتاب‌هایی بوده که بعضی از آنها منتشر شده است و برخی دیگر نیز به زودی منتشر خواهد شد. کتاب‌های درآمدی بر جامعه‌شناسی اسلامی، درآمدی بر اقتصاد اسلامی و... تاکنون از سوی این دفتر منتشر شده است. این تلاش‌ها ثمرات بسیاری برای جامعه ما به ویژه دانشگاه به بار آورد، ولی باید گفت که آنچه انجام شده، در برابر آنچه که باید انجام شود،

بسیار اندک است.

پویا: آیا حوزویان و دانشگاهیان تنها با مبادله استاد و تحقیقات می‌توانند به هم نزدیکتر شوند و آیا در این راه آسیب و چالشی این دو نهاد را تهدید نمی‌کند؟

نکته‌ای که در این جا باید بدان اشاره شود، این است که با آن‌که در مؤسسات آموزشی دانشگاه و حوزه نقاط مثبت فراوانی وجود دارد و خدمات ارزنده‌ای به خصوص پس از پیروزی انقلاب اسلامی انجام گرفته است، ولی هر نهاد زنده‌ای باید همیشه در صدد باشد تا نقاط ضعف خود را بشناسد و آنها را برطرف کند؛ همچنان که برای خودسازی نیز ضرورت دارد که هر فردی به عیوب خود توجه کند و حتی از دیگران بخواهد که عیوبش را به او معرفی کنند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «أحب أخوانی الی من أهدی الی عیوبی». بهترین ارمغان دوست برای دوست خود این است که عیوبش را به او گوشزد کند. اگر چنین نباشد، دست کم هر فردی در حال توقف و رکود می‌ماند و ترقی و تعالی پیدا نمی‌کند.

جامعه نیز چنین است. هر مؤسسه، تشکیلات و نهاد اجتماعی باید در صدد باشد که نقاط ضعف خود را شناسایی کند و از دیگران نیز تقاضا کند که از آن انتقاد کنند، البته انتقاد دلسوزانه و سازنده، نه انتقاد کوبنده و انتقام‌گیرانه. اگر انتقاد در فرد و جامعه وجود نداشته باشد، اولین ضرر آن رکود است که در نهایت منجر به سقوط خواهد گردید. ما نباید به کارها و خدماتی که انجام شده است، قانع باشیم. نقاط قوتی که در مراکز آموزشی حوزه و دانشگاه وجود دارد، از نعمت‌هایی است که خدای متعال عطا فرموده است و با تلاش مسئولان متعهد به وجود آمده است و باید از آنها قدردانی کرد؛ اما بیش از آن، باید نقاط ضعف را پی‌جویی کرد.

مقامات حوزه و دانشگاه باید ببینند که چه نقاط ضعفی در کار مراکز علمی آنها وجود دارد. شناخت این نقاط ضعف موجب می‌شود که تلاش بیشتری برای رفع آنها انجام گیرد. بنابراین، یکی از کارهایی که افراد متعهد در ارگان‌ها باید انجام دهند، این است که نقاط ضعف یکدیگر را گوشزد کنند.

پویا: حضرت استاد! یکی از آسیب‌هایی که متأسفانه در راه وحدت حوزه و دانشگاه وجود دارد، بی‌توجهی برخی از روحانیون در قبال مسائل دانشگاه‌هاست. همان‌گونه که

۱- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۲۴۹، روایت ۱۰۸، باب ۲۳.



فرمودید، یکی از راه‌های همکاری این دو نهاد، مبادله استاد است. این موضوع را می‌توان با بحث حضور طلاب و روحانیون فاضل در دانشگاه‌ها جهت رفع چالش‌های فکری و عقیدتی مرتبط دانست، اما متأسفانه برخی از روحانیون نسبت به این قضیه بی‌توجهی می‌کنند. نظر حضرت عالی در این مورد چیست؟

طلاب و روحانیون باید مواظب باشند و به مسئولیت‌های خود توجه کنند. مبدا روزی از آنها سؤال شود که چرا برای اصلاح اموری که توان انجام آن را داشتید کاری نکردید و جوابی نداشته باشند. با وجود آن که کسب معلومات ویژه برای رفع نیازهای فرهنگی کشور لازم است، نباید به معلومات گذشته اکتفا کرد. در حالی که موج شک و انحراف در عقاید جوانان رسوخ کرده و صلابت عقاید و افکار اسلامی را تهدید می‌کند، شایسته نیست که روحانیون دست روی دست بگذارند و بگویند که بزرگان در چند دوره درس خارج شرکت می‌کردند و هر دوره که تمام می‌شد، دوباره در دوره جدید درس حاضر می‌شدند تا ببینند مطلب جدیدی در آن هست یا خیر. نباید گفت: به ما چه ربطی دارد که دانشگاه چنین احتیاجی دارد. اگر خدای نکرده چنین روحیه‌ای وجود داشته باشد، آیا در روز قیامت پاسخی خواهیم داشت؟ حضرت امام خمینی قدس سره با دلسوزی فراوانی در نامه‌ها، بیانیه‌ها و وصیت‌نامه خود درباره حوزه و دانشگاه تأکید کرده‌اند، ولی متأسفانه آن‌چنان که باید به ندای ایشان پاسخ مثبت داده نشده است.

امروز مسئولان دانشگاه‌ها می‌گویند که «آقایان روحانی به دانشگاه تشریف بیاورند تا از علوم، معارف، اخلاق و تربیت روحانیون استفاده شود» و هیچ مانعی در سر راه این کار وجود ندارد. اکنون دیگر زمان طاعت نیست که اگر روحانی پای خود را به دانشگاه گذاشت، او را با توهین بیرون کنند؛ بلکه با عزت و احترام از روحانیون دعوت می‌شود. امروزه با تمام کمبودهایی که در نظام هست و بافت‌های نامطلوب که در بسیاری از وزارتخانه‌ها وجود دارد، پذیرفته شده است که به تحصیل‌کردگان حوزه علمیه مدرکی معادل لیسانس و فوق‌لیسانس بدهند و آنها را رسماً در دانشگاه‌ها استخدام کنند. روحانیون باید این فرصت‌ها را غنیمت بشمارند و خود را برای پذیرش این مسئولیت‌ها آماده کنند.

پویا: اجازه دهید با توجه به بحث مطرح شد، پرسشی را

مطرح کنیم. به عقیده حضرت عالی، علت گرایش طلاب به تحصیل در دانشگاه‌ها چیست؟

پیش از انقلاب اسلامی، علت آن که طلاب از حوزه اعراض می‌کردند و به دانشگاه روی می‌آوردند و آحياناً لباس خود را نیز تغییر می‌دادند این بود که:

۱- حوزه هیچ ضمانتی برای آینده طلاب نداشت و معلوم نبود که طلاب در آینده از چه موقعیتی برخوردار می‌شوند؛ بنابراین، عده‌ای از طلاب برای گرفتن مدرک و یافتن موقعیت اجتماعی به دانشگاه روی می‌آوردند.

۲- تبلیغات بسیار رژیم گذشته بر ضد روحانیت، یکی دیگر از عوامل این مسئله بود. بیشتر کسانی که در حوزه بودند، تحصیلات جدید نداشتند و بدین سبب در برخی از آنها احساس حقارت به وجود می‌آمد؛ در نتیجه حوزه را رها می‌کردند و به دانشگاه می‌رفتند.

پس از انقلاب هر چند عامل دوم از بین رفت، ولی عوامل دیگری به عوامل فوق افزوده شد: ۱- دروس جدیدی در دانشگاه گذاشته شد که برای تدریس آنها باید طلاب به دانشگاه می‌رفتند و آنها را تدریس می‌کردند؛ مانند تاریخ اسلام، معارف اسلامی، فلسفه اسلامی، انسان‌شناسی اسلامی، روان‌شناسی اسلامی، اقتصاد اسلامی و مانند آن‌ها که البته برخی از این دروس به دلیل نداشتن استاد حذف شد و معارف اسلامی نیز که به عنوان درس الزامی مطرح گردید، با کمبود استاد مواجه گردید. در هر صورت، با طلابی که برای تدریس به دانشگاه می‌رفتند، به خوبی برخورد نمی‌شد، چه از سوی دانشجویان و چه از سوی مدیریت دانشگاه‌ها. با آنها به گونه‌ای متفاوت با استادان دیگر برخورد می‌شد. علت آن نیز این بود که طلاب مدرک دانشگاهی نداشتند.

این طلاب آحياناً می‌دیدند که برخی از معلومات را که در حوزه نیاموخته‌اند باید بیاموزند و به ویژه باید زبان خارجی را فرا بگیرند، چون برخی دانشجویان بدون توجه به اینکه آنها در فقه، اصول، فلسفه، تفسیر یا... تخصص دارند نه در زبان انگلیسی، عدم تسلط بر اصطلاحات خارجی را نشانه کمی سواد آنها می‌دانستند.

این عوامل باعث شد که گروهی از طلاب به این فکر بیفتند که در دانشگاه تحصیل کنند و علاوه بر آموختن زبان، مدرکی نیز دریافت کنند تا مورد کم‌لطفی و بی‌توجهی قرار نگیرند.

البته رفتن طلاب به دانشگاه عوامل و انگیزه‌های متعددی دارد



که همه آنها جنبه منفی دارد و برای هیچ کدام دلایل قانع کننده‌ای نیست؛ چون اگر انسان بر طبق تکلیف شرعی لازم باشد که به حوزه بیاید و درس بخواند، با این دلایل نمی‌تواند آن را رها کند.

پویا: لطفاً در پایان، به عنوان حُسن ختام به مقایسه بین حوزه و دانشگاه پرداخته و معایب و محاسن این دو نهاد را ذکر بفرمایید.

هر یک از حوزه و دانشگاه، ویژگی‌های مثبتی دارند که برای دیگری قابل اقتباس می‌باشد. برای آگاهی از نقایص و محاسن این دو مرکز علمی، به مقایسه اجمالی آن دو می‌پردازیم:

۱- محتوای دروس

محور مباحثی که در حوزه مطرح بوده و هست، اسلام و مسائل مرتبط با معارف اسلامی است. به فقه و اصول بیش از علوم دیگر بها داده می‌شود و علوم دیگری مانند تفسیر قرآن کریم، فلسفه، عرفان و... نیز کم و بیش مطرح است. پیش از انقلاب، در دانشگاه‌ها یا اصلاً از اسلام خبری نبود و یا در بعضی از دانشکده‌ها، اسلام به صورت غیرمطلوبی مطرح می‌شد.

دانشکده الهیات نیز که به مسائل اسلامی می‌پرداخت، از محتوای مطلوبی برخوردار نبود و دانشجویانی که از جاهای دیگر و مانده بودند، به این دانشکده می‌رفتند تا مدرکی بگیرند و از آن استفاده کنند و واقعاً چنین نبود که این دانشجویان برای فراگیری الهیات و معارف اسلامی بدانجا رفته باشند. دور از باور است اگر بگوییم که در میان هزاران دانشجویی که در طول چندین سال در این دانشکده درس خوانده‌اند، می‌توان چند نفری یافت که با این هدف به آنجا رفته باشند.

در دانشکده‌های علوم انسانی که باید به مصالح اسلام و مسلمانان توجه کافی داشته باشند، هرگز به مسائل اسلامی توجه نمی‌شد، بلکه به عکس در نقطه مقابل آن حرکت می‌کردند. این یک تفاوت اساسی بین حوزه و دانشگاه بود که محور دروس حوزه معارف اسلامی بود، ولی در دانشگاه اگر ضد آن نبود، معارف اسلامی هم نبود. این تفاوت تأثیر خود را در فارغ‌التحصیلان حوزه و دانشگاه نیز می‌گذاشت. محصلان حوزه‌های علمیه، به مقتضای طبیعت دروس خود، آشنایی بیشتری با اسلام پیدا می‌کردند و بر خلاف آن، دانشجویان از معارف اسلامی باز می‌ماندند. اگر در دانشگاه استادان یا دانشجویانی بودند که به اسلام گرایش داشتند و با معارف اسلامی آشنا بودند، این معارف را مستقیم یا غیر مستقیم

از حوزه می‌گرفتند؛ یعنی یا خود سابقه طلبگی داشتند و یا از طریق علمای حوزه و کتب آنها با اسلام آشنا می‌شدند. البته امروز نیز متأسفانه در کتب دانشگاهی مطالب نادرست زیادی وجود دارد که فرزندان، برادران و خواهران ما آنها را فرامی‌گیرند.

۲- رابطه استاد و شاگرد

یکی از ویژگی‌های مثبت نظام طلبگی که در نظام دانشگاهی کمتر وجود دارد، رابطه نزدیک استاد و دانشجویست. در حوزه رابطه استاد و شاگرد، یک رابطه دوستانه یا رابطه پدر فرزندی است. رابطه استاد و شاگرد منحصر به کلاس درس نمی‌شود؛ محصلان در مسجد، مدرسه، منزل و مجالس، با استادان خود معاشرت و همنشینی دارند و این معاشرت‌ها باعث می‌شود که طلاب بتوانند به خوبی از روحیات استاد استفاده کنند و استادان علاوه بر مسائل اخلاقی، در مسائل روزمره زندگی نیز شاگردان خود را راهنمایی می‌کنند.

کیفیت آموزش به خصوص در سطوح بالاتر، نیز به گونه‌ای است که این ارتباط را هر چه بیشتر تقویت می‌کند. گرچه تفاوت‌هایی میان حوزه‌ها وجود دارد، ولی روی هم رفته در سطوح بالای حوزه‌ها، درس‌ها بیشتر به بحث شبیه است: محصلان بر مطالب استاد اشکال می‌کنند و استاد پاسخ می‌دهد. گاهی طلبه‌ای که در کلاس درس اقناع نمی‌شود، خارج از کلاس با استاد بحث می‌کند تا به نتیجه برسد. گاهی استفاده‌ای که استاد از محصلان می‌کند، کمتر از استفاده محصل از استاد نیست. حتی



۴- محدودیت زمان تحصیل

محدودیت زمانی در آموزش، هم معایبی دارد و هم محاسنی. از معایب آن این است که همه دانشجویان و محصلان از استعداد یکسانی برخوردار نیستند و زمانی که برای یک دوره تحصیلی تعیین شده است، برای افراد با استعداد دست و پاگیر می‌شود و راه رشد و ترقی آنها را سد می‌کند. برای کسانی هم که استعداد کمتری دارند، مشکل ایجاد می‌کند. از این جهت که این افراد نمی‌توانند در مدت تعیین شده مطالب لازم را بیاموزند؛ در حالی که اگر محدودیت زمانی وجود نداشته باشد، کسانی که استعداد بیشتری دارند، می‌توانند سریع‌تر پیشرفت کنند و تحصیل آنها به زمان معینی محدود نباشد و کسانی هم که استعداد کمتری دارند، ضرورتی نمی‌بینند که با مشقت و سختی، دوره درسی خود را بگذرانند و می‌توانند در دوران طولانی‌تری این کار را انجام دهند.

اما حسن محدودیت زمانی دوره‌های تحصیلی در این است که با واقعیت‌های اجتماعی امروز سازگار است و مسئولان امر می‌توانند همه چیز را از قبل پیش‌بینی کنند. تنها با وجود معین بودن زمان دوره‌های تحصیلی است که دولت می‌تواند برای تأمین نیروهای انسانی متخصص برنامه‌ریزی کند؛ مثلاً اگر قرار باشد برای ده سال آینده فلان تعداد پزشک تربیت شود، می‌توان از هم‌اکنون در مورد آن تصمیم گرفت و همان تعداد دانشجویان را با توجه به میزان افت تحصیلی پذیرش کرد و در سال مورد نظر نیز همان تعداد پزشکی را که لازم است، داشته باشیم و گرنه چنانچه برای تحصیل محدودیت زمانی وجود نداشته باشد و هر کس آزاد باشد که درس‌ها را در هر مدت زمانی که خواسته باشد تمام کند، نمی‌توان تصمیم گرفت که مثلاً در فلان سال باید فلان تعداد پزشک داشته باشیم. یکی دیگر از مزایای برنامه‌های محدود آموزش این است که افراد را ملزم می‌کند که از وقت و استعداد خود استفاده کافی را بنمایند. در همه انسان‌ها کم و بیش روحیه تنبلی وجود دارد و اگر تعهد و الزامی در کار نباشد، انسان به سستی و تنبلی می‌گراید و از ذهن و استعداد استفاده کافی نمی‌شود و با وجود کوچکترین بهانه، از درس و بحث دست می‌کشد.

در سطح مراجع اتفاق افتاده است که مرجعی فتوایی داده است، سپس با انتقاد شاگردان و در اثر بحث‌هایی که با او کرده‌اند، نظر استاد عوض شده و فتوای او تغییر کرده است. البته این‌گونه نیست که این روش اصلاً در دانشگاه وجود نداشته باشد، ولی بر اساس اطلاعات موجود که از دانشجویان و استادان دانشگاه کسب شده است، این شیوه آموزش در دانشگاه بسیار ضعیف است.

معمولاً در دانشگاه‌ها، دانشجویان مطلبی را که استاد القا می‌کند، صحیح و غیرقابل انتقاد می‌پندارند. بسیاری از فرضیه‌ها و تئوری‌های موجود ممکن است سال‌ها پیش در کشوری که خاستگاه آنها بوده باطل اعلام شده باشد، ولی در کشور مابه‌عنوان فرضیات جدید علمی تدریس شود و دانشجویان هم آنها را اثبات شده و غیرقابل انتقاد بپندارند. این یکی از نقاط مثبت نظام آموزشی حوزه است و دانشگاه باید آن را اقتباس کند.

یکی دیگر از امتیازات آموزش حوزوی این است که طلاب در انتخاب استاد آزادند. هر کس بر طبق ذوق و سلیقه شخصی خود استادی را انتخاب می‌کند و در درس او شرکت می‌کند. این مسئله در پیشرفت محصل تأثیر بسیاری دارد. با آنکه در بعضی دانشکده‌ها و در برخی از دروس، دانشجویان در انتخاب استاد مختارند، اما این خصوصیت در نظام دانشگاهی ضعیف است.

۳- ارزشیابی و امتحانات

در گذشته، ارزشیابی و امتحان در حوزه‌های علمیه بسیار ضعیف بود، گرچه نقل می‌شود که حدود یک قرن پیش در حوزه علمیه نوعی ارزشیابی تحصیلی وجود داشته است و کسانی که می‌خواستند مسئولیتی را بپذیرند که متوقف بر داشتن درجاتی از علوم دینی بوده است، باید به نوعی از اساتید خود تصدیق می‌گرفته‌اند. نظام دانشگاهی به شکلی جدی، برنامه امتحان و ارزشیابی را مد نظر قرار می‌دهد. حوزه‌های علمیه نیز باید سعی کنند که نوعی ارزشیابی داشته باشند. البته این سخن به آن معنا نیست که عین آنچه در نظام دانشگاهی وجود دارد، در حوزه نیز باید پیاده شود، سخن در این است که اصل این کار مثبت است و باید مورد توجه قرار گیرد.